

چهارشنبه ۱۳۹۹ آذر ۱۳
۱۴۴۲
۲۰۲۰
شماره ۹۶۰۶
ZENDRE@QJSDSONLINE.IR

هزار رحمت به بازار مسگران!

رقیه توسلی: خیلی گپ زدیم. چند وقتی می‌شد که از رفیقم بی‌خبر مانده بودم. مرگ بر کرونا که این قدر دور از همسان کرده. موقع خداحافظی، دستاوردهای تلفنی‌ام را دوست دارم. می‌بینم هم از دلتنگی‌ام ریخته شده. هم در جریان «میسوفونیا» قرار گرفته‌ام و هم دلم می‌خواهد مثل «ثنا» توی معزم یک سری چیزها را غیرفعال کنم. دقیقاً هم بعد از تلفن مبدل می‌شوم به آدم دیگری. آدم دست به‌کار. صداهای خیابان، پارکینگ و طبقه فوقانی در هم پیچ خورده‌اند و من دارم صدای لباسشویی را هم اضافه می‌کنم به جمعشان. هزار رحمت به بازار مسگران. چشم‌هایم را می‌بندم. در ذهنم خانه‌ای را متصور می‌شوم روی قله اصوات که آنجا زنی، نه وای وای سر می‌دهد و نه خودخوری می‌کند. بلکه دارد به خودش نهیب می‌زند که هیچ صدایی ابدی نیست، صبور باش. به گمانم این طور که از شواهد پیداست همین اول کار، دکمه خشم آنی را غیرفعال کرده‌ام.

چاقوی ردیف دوم از بقیه تیزتر است. دستم را موقع پوست‌گیری سیب‌زمینی ناگه می‌کنم. برخلاف این طور وقت‌ها که دست و پا گم کرده خیز برمی‌داشتم سمت گریه و بعد تلفن. در میانه خونبازی فقط تمرکز می‌کنم باند و چسب زخم در خانه داریم یا خیر. جواب هم الحمدلله سریع مخابره می‌شود که همان خیر است. بتادین می‌ریزم و با مکافات، شال و کلاه و ماسک می‌کنم، می‌روم درمانگاه. اطرافیان را نمی‌اندازم توی هول و ولا. تنهایی گز می‌کنم و توی مسیر در این فکرم که ماشاءالله‌هت‌تریک کرده‌ام و یکجا کوبیده‌ام روی غیرفعال کردن دکمه‌های سراسیمگی و بچه‌نهای و آزارسانی. با انگشتی پردرد نشست‌ام منتظر آقای همسر که می‌بینمشان. مادری با دو بچه‌اش می‌آیند داخل درمانگاه. بچه‌هایی فوق تصور شلوغ. یکی شان، جیغ و ضجه هشت ریشتری است و آن دیگری که بزرگ‌تر است لوله تفنگش را می‌کشد به هر مکانی که بدترین صدا را تولید کند. چیزی ده‌ها برابر بدتر از صدای ناخن روی تخته سیاه یا دندان فروچه. وسط میدان جنگ ناگهان جمله آرام‌بخشی به سرم ارسال می‌شود: تریک! این طور که پیداست شما میسوفونیا ندارید! خوشحال باشید! شما عصبانی نمی‌شوید!

در گیرودار جنگم که خواهری زنگ می‌زند و بی مقدمه خبر می‌دهد تمام داروخانه‌ها را گشسته‌اند از ایزی لایف لارج خبری نیست. بین چکار می‌تونی بکنی. «عزیز» کل روز داره میگه دلواپسم! دلشوره دارم! خودم را کنترل و دکمه آه کشیدن در غیرفعال می‌کنم و از درمانگاه می‌زنم بیرون. اما انگار زورم به بعضی دکمه‌ها نمی‌رسد؛ مثل لب گزیدن، مثل تندتند فکر کردن، مثل چرا پارتی... مانده‌ام سر یک دوراهی زبر؛ نمی‌دانم اول به آشنای تجهیزات پزشکی پایتخت زنگ بزنم یا به معاونت دارو که باز سوار بر سیل تازه بی‌درایتی قصد دارد سورپرایزمان کند.

باور می‌کنید؟

از «حضر» تا «جن گیری»



قدس‌زندگی: عوامل ساخت فیلم‌های ترسناک معمولاً سعی می‌کنند با حاشیه‌سازی‌های گوناگون در زمینه فیلم‌های ترسناک، مردم بیشتری را به سینما بکشانند و از این طریق سودهای هنگفتی به جیب بزنند. در همین راستا تلاش‌های زیادی برای پیوند دادن قصه‌های خیالی این فیلم‌ها با واقعیت صورت می‌گیرد. مثلاً یکی از عوامل فروش بالای فیلم «حضر»، ادعای سازندگان آن مبنی بر واقعیت داشتن فیلمنامه آن بود. باشگاه خبرنگاران هم فهرستی از اتفاقات عجیب و ترسناک در جریان ساخت برخی از فیلم‌های معروف ژانر وحشت را منتشر کرده که در ادامه بخشی از آن را می‌خوانید.

تسخیر: در تولید این فیلم سینمایی محصول سال ۲۰۱۲ اتفاقات عجیبی مثل ترکیدن چراغ‌ها بدون دلیل مشخص و یا وزش یک نسیم سرد در اتاق‌هایی که به طور کامل بسته بودند رخ داده است، اما ترسناک‌ترین حادثه زمانی اتفاق افتاد که انبار ذخیره‌سازی آتش گرفت. تحقیقات در مورد آتش‌سوزی تأیید کرد که نمی‌توان علت آن را آتش‌سوزی عمدی یا خطای الکتریکی دانست و در نهایت علت آتش‌سوزی نامشخص باقی ماند!

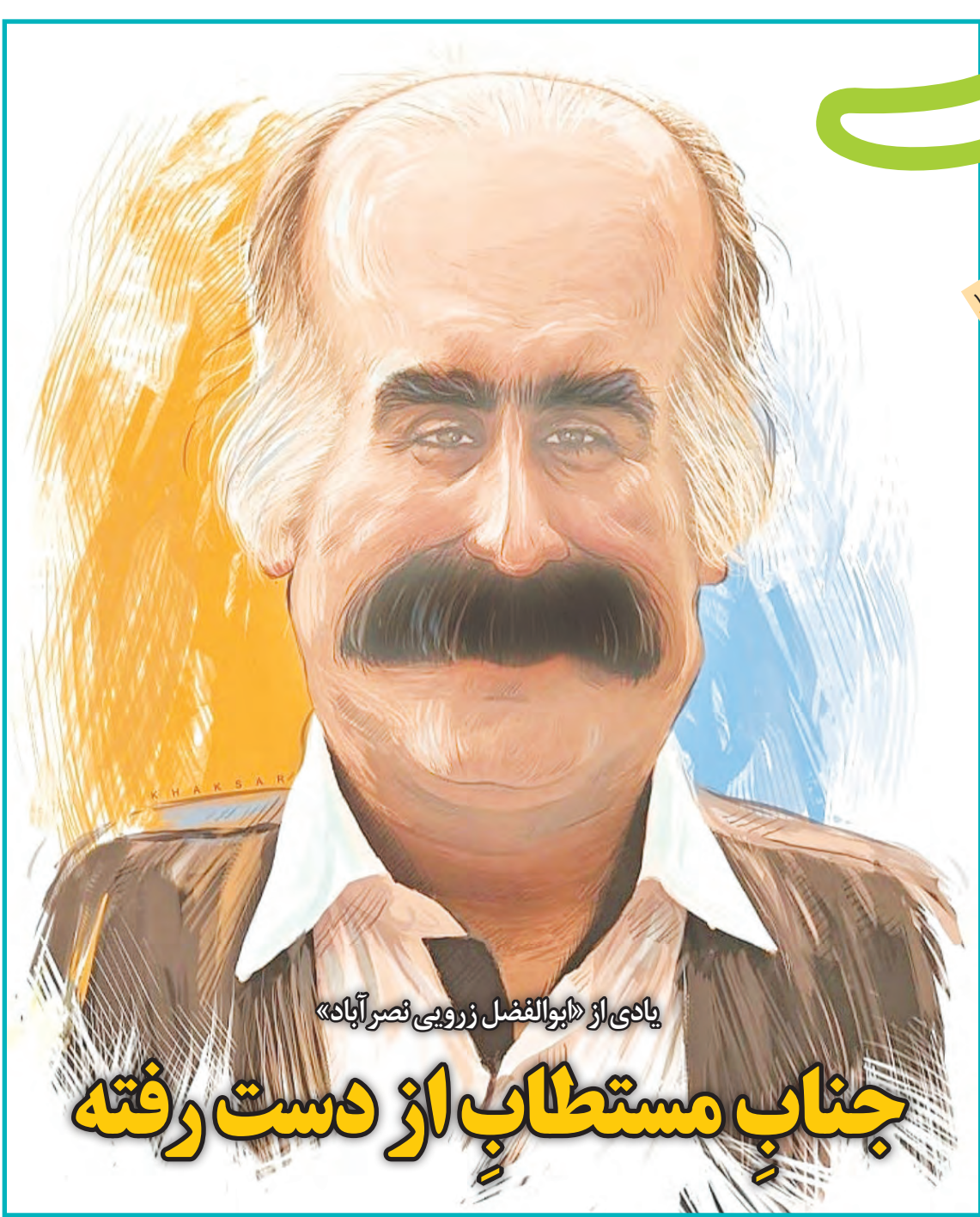
جن گیری امیلی رز: جنیفر کارپنتر، بازیگر این فیلم گزارش داد در طول ساخت فیلم سینمایی «جن گیری امیلی رز» در سال ۲۰۰۵ رادیویی که در اتاقش بوده است به طور رازآلود و بدون هیچ دلیلی روشن و خاموش می‌شده است و هر بار که روشن می‌شد آهنگ پرل جیم به نام «زنده» در حال اجرا بود. دیگر بازیگران نیز اعلام کرده بودند رادیو و تلویزیون‌های آن‌ها نیز بدون دلیل خاصی روشن می‌شده است و از قضا همان آهنگ نیز برای آن‌ها پخش می‌شد. در نهایت آن‌ها به قدری اذیت شدند که رادیوها را از اتاق هتلشان خارج کردند!

احضار: یک بار، در حالی که بازیگران سر صحنه فیلم‌برداری بودند، باد شدیدی آمد. اما عوامل خیلی زود متوجه شدند درختانی که در مقابل آن‌هاست با وجود وزش باد اصلاً تکان نمی‌خورند. مورد بدتر این بود فقط چند روز بعد، هتلی که بازیگران و گروه فیلم‌برداری در آن اقامت داشتند آتش گرفت. ورافارمیگا، بازیگر فیلم، هرگز حاضر نشد فیلم‌نامه را وارد خانه‌اش کند!

منطقه گرگ و میش: ویک مورو، در طول فیلم‌برداری «منطقه گرگ و میش» در سال ۱۹۸۳ کشته شد. اما چیزی که این مرگ را عجیب می‌کند این است که این بازیگر مرگ خود را پیش‌بینی کرده بود. یک سال پیش از فیلم‌برداری «منطقه گرگ و میش» ۵ میلیون دلار بیمه زندگی برای خودش گرفت و به دوستان و اعضای خانواده خود گفت پیش‌بینی می‌کند اتفاقی بدی برای او در فیلم آینده‌اش خواهد افتاد. طی فیلم‌برداری این پروژه یک هلیکوپتر سقوط و سر او را قطع کرد. در این حادثه دو بازیگر کودک نیز کشته شدند!

گفت‌وگو با فاروق نجم‌الدین مترجم کتاب «در جنگال کابوس» که توسط یک نویسنده سوری ساکن آلمان نوشته شده است

۳۰ روایت از سی روز ابتدایی کرونا



یادی از «ابوالفضل زرویی نصرآباد»

جناب مستطاب از دست رفته

باور نمی‌کنید بخش‌هایی از مصاحبه «زرویی» را در این شماره بخوانید: «طنزپرداز به عنوان کسی که خودش طعم مشکلات را می‌چشد و در متن جامعه قرار دارد و با مردم زندگی می‌کند، اما برای اینکه به تنش‌ها دامن نزنند و موجب ناامیدی مردم نشود، شروع می‌کند به طنزآوری کردن و مشکلات را برای مردم قابل تحمل‌تر می‌کند. اتفاقاً طنزپردازی که باعث تشدید فشار بر مردم شود، طنزپرداز موفقی نیست. همین‌طور طنزپردازی که می‌آید و عذرخواهی می‌کند، طنزپرداز نیست، چون من طنز می‌نویسم که عذرخواهی نکنم...»

عید زاکانی قرن ۱۵ هجری

از سال ۱۳۶۸ شد طنزنویس مطبوعاتی درست و حسابی. با نام‌های مستعار «چغندر میرزا، ننه قمر، کلثوم ننه، آمیز ممتقی، میرزا یحیی و عبدال» در گل آقا، همشهری، جام جم، ایرانیان، انتخاب، زن، مهر، کیهان ورزشی، بانو، جست‌وجو، عروس، تماشاگران و... طنز نوشت اما بیشتر از همه «ملانصرالدین» بود و ستون «تذکره المقامات» اش خواننده داشت. بعدها همه این تذکره‌ها را جمع و جور و در کتابی به نام «تذکره المقامات» منتشر کرد. «زرویی» به جز این‌ها، ۱۶ یا ۱۷ کتاب شعر و نثر دیگر هم داشت، یکی از آن یکی خواندنی‌تر. در میان آثار طنزی که حتی گاهی نامشان برای شاد کردن و خنداندن شما کافی است (کتاب مستطاب خرپژوهی، خاطرات سرپرفسور حسنعلی خان مستوفی، رفوزه‌ها و غیره، غلاغه به خونه‌ش نرسید) البته چشمتان به اثر جدی «ماه به روایت آه» هم افتد که روایت متفاوت و بدون اغراق از زندگی و ویژگی‌های شخصیتی حضرت ابوالفضل (ع) است و برگزیده کتاب ادبی سال عاشورا.

«زرویی» بنیان‌گذار نخستین شب شعر طنز به نام «حلقه زندان» هم بود، شب نثر طنز را هم پایه‌گذاری کرده بود و چندین پایه‌گذاری، معاونت، ریاست، مسئولیت و... هم در پرورده‌اش دیده می‌شود. کیومرث صابری فومنی یا گل آقای معروف مرحوم، آن اوایل دربار‌هاش گفته بود: «... قلمی که عید زاکانی و دهخدا در دست داشتند، الان بی‌صاحب نیست. طنز دارد جان می‌گیرد. یکی از مشهورترین طنزنویسان امروز ما -ملانصرالدین- (ابوالفضل زرویی نصرآباد) فقط ۲۳ سال دارد! چراغ‌ها دارند روشن می‌شوند. شهر چراغانی خواهد شد...»

سلبریتی‌شد

اگر دوست دارید بیشتر از جایگاه و ارزش آدمی مثل «زرویی» برای طنز ایران

مجید تربت‌زاده: خیلی روی مرثیه یا سوگنامه بودن این مطلب حساب نکنید لطفاً! حتی بزرگداشت، تجلیل و از این حرف‌ها هم نماند حضرت عباسی، خود شما گیرم که خیلی نویسنده، صاحب قلم و «جناب مستطاب ذوالنکریم» عرصه نویسندگی باشید، می‌توانید چهار سطر نثر رسمی، خیلی جدی و محترمانه درباره یک شاعر طنزپرداز بنویسید؟ اصلاً دلتان می‌آید برای از نینبی که همیشه از پشت چهره جدی و از توی کله بی‌موش، هزار جور شوخی شیرین تراوش می‌کرد و تا لبخند بر لبانتان نمی‌نشاند و دلتان را شاد نمی‌کرد دست از سرتان بر نمی‌داشت، مثلاً سوگنامه و اینجور چیزها بنویسید؟

مرگ کیلویی چند؟

یک خصلت طنزنویس‌ها شاید این باشد که حتی مرگ را هم با همه جدیتش، شوخی می‌گیرند و فکر می‌کنند مثل سایر مقوله‌ها می‌شود با همدار هایش سر به سر گذاشت و یا آن را زیر سیلی رد کرد. به‌خصوص اگر سیلشان - مثل ابوالفضل زرویی نصرآباد - از آن سبیل‌های وزین و استفسار داری باشد که بشود روزی هزار تا غصه و مقوله تلخ را از زیرش رد کرد و نادیده گرفت! «ابوالفضل» که می‌گویند یک طنزنویس مادرزاد بود، از ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۸ که در تهران به دنیا آمد تا تبدیل شدن به «ابوالفضل زرویی نصرآباد»، راه زیادی را نیمه‌و و هنوز ۲۰ سال نداشت که کار رسمی طنزنویسی و طنزسرای در مطبوعات را آغاز کرد و به موجود کمابیش چاق، شاعر و طنزای تبدیل شد که تنها تفاوتش با دوران کودکی، به جز جثه، سیل معروفش بود. اندر کاربرد چنین سبیلی همین بس که «زرویی» به وسیله هیبت آن، اول توی دل مخاطب را خالی می‌کرد طوری که انتظار شنیدن هر چیزی به جز طنز را داشت و سپس با شعر و یا مطلبی شیرین، در کمال نامردی، از پشت سر طنزش را صادر و شما را غافلگیر می‌کرد!

طنز می‌نویسم که عذرخواهی نکنم

اگر می‌بینید طنزنویس‌ها در اوج مشکلات اقتصادی و سیاسی، وسط هزار جور بدبختی و بیچارگی و با وجود تنگناها و محدودیت‌های مختلف و خطر ارشاد سربایی یا بستری شدن در اوین و...! باز هم حال و حوصله خندیدن و خنداندن را دارند، آن را به پوست کلفتی، سپیزمینی شدن و سرخوش بودن تعبیر نکنید. طنزنویس‌ها اصلاً برای چنین شرایطی آفریده شده‌اند و اگر سختی، بدبختی، تنگنا و محدودیت نبود، دو ریال هم نمی‌آوردند!

ورزش

نساجی و نفت آبادان برندگان روز دوم هفته چهارم

«استقلال»

پشت ترافیک مدافعان «پیکان»

آقای رحمتی مربیگری هنر است!

آسمان خاکستری شهر خودرو



اسکوچیچ:

کسی نمی‌تواند روی من اثر بگذارد

مجازآباد

بیچاره دماغ‌ها و گوش‌ها

شاهرخ استخری که برخلاف برخی از سلبریتی‌ها، بی‌خیال کرونا نشده و ضمن رعایت پروتکل‌های بهداشتی، دائم در صفحه‌های مجازی‌اش از مردم خواهش می‌کند ماسک زدن را فراموش نکنند، با انتشار توییتی با عوارض جانبی استفاده طولانی مدت از ماسک شوخی کرد. استخری در توییتش نوشته است: «شما هم از لحظه‌ای که ماسکتون رو در مبارین نیم ساعت طول میکشه تا دماغتون به حالت اول برگردا یا فقط مشکل منه! البته گوش‌ها هم کم رنج نمی‌کنن این روزا.»



آنی ور و آنی تایم!

چند روزی است که فیلمی از اشتباه لفظی علی خضریان، نماینده مجلس در فضای مجازی داغ شده است. این نماینده کلمات Any و Any time را به صورت اشتباه آنی ور و آنی تایم تلفظ کرد. کاربران فضای مجازی هم هشتک‌های #آنی‌ور و #آنی‌تایم را در توییتش داغ کرده و به شوخی با آقای نماینده پرداخته‌اند. کاربری نوشته است: «دوستان لطفاً آنی ور و آنی تایم ماسک بزنید که کرونا نگیرید.» کاربر دیگری هم با کنایه به مشکلات نرم‌افزار شاد نوشته است: «بچه‌های ما که امروز با نرم‌افزار شاد درس می‌خوانند در آینده به چیزی تو این مایه‌ها می‌شن.»



حواست کجاست بهاره جان؟!

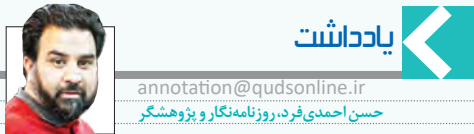
ادمین کانال تلگرامی شبکه بی‌بی‌سی بار دیگر سوتی فاشی در این کانال داد. این کانال از معاون حقوقی رئیس جمهور ایران خبری منتشر کرد اما نام این حقوقدان را به جای لعیا جنیدی به اشتباه لعیا زنگنه، بازیگر مطرح و سرشناس سینما و تلویزیون ایران نوشت و موجب شد برای چندمین بار سوتی‌ها و اشتباه‌های این کانال مورد توجه کاربران فضای مجازی قرار بگیرد! کاربری با اشاره به گاف قبلی بی‌بی‌سی نوشته است: «بهاره جان همین که ننوشتی فلامک جنیدی خیلی خوبه.»



ژنرال سایه

چند روزی است که اخباری درباره ساخت بازی حاج قاسم سلیمانی در فضای مجازی دست به دست می‌شود. مهدی جعفری، رئیس مرکز تولید و نشر دیجیتال انقلاب اسلامی روز گذشته درباره بازی «ژنرال سایه» گفت: «داستان بازی برمی‌گردد به خاطره‌ای که مقام معظم رهبری از حاج قاسم تعریف کردند: منطقه امرلی در محاصره بود و حاج قاسم با هلیکوپتر وارد منطقه شدند و با کمک مردم و نیروهای مقاومت محاصره را شکستند.»





یادداشت

annotation@qudsonline.ir
حسن احمدی فرد، روزنامه‌نگار و پژوهشگر

درباره روزی که شاید

به نام موسیقی نام گذاری شود

بهبانهای برای چند ناستوری

تقویم‌ها پر از روزهای مناسبتی است؛ از مناسبات مذهبی گرفته تا مناسبات ملی، از روزهای ملی تا روزهای جهانی، از روزهای رسمی تا روزهای غیررسمی؛ از نوروز بگیرد تا دهه فجر؛ از زادروز داراب نسا روزمرگ چنگیز، از روز جهانی مارها تا روز یوزپلنگ ایرانی، از روزهای متعدد دخترا و خانم‌ها گرفته تا روز پسر که در هیچ تقویمی نیامده؛ که انگار هیچ روزی از آن همه ظرفیت برخوردار نیست که بتواند روز پسر باشد!

با همه این‌ها، واقعیت آنکه این مناسبت‌ها البته عمدتاً در همان فضای تقویم ظهور و بروز دارند و در نهایت به کار مطاباتی از همین دست می‌آیند که درباره روز نداشتن پسر، گفته می‌شوند؛ و اگر نه این بود، ما امروز روز باید از رهگذر داشتن مثلاً «روز جهانی فلسفه»، دست‌کم عموماً از جامع‌المقدمات این دانش (یا درست‌تر آنکه این شیوه دانش‌ورزیدن) آگاه می‌بودیم که نیستیم؛ یا مثلاً از رهگذر داشتن «روز حمایت از صنایع کوچک»، دست‌کم باید چراغی بر کور‌راه این صنایع، افروخته می‌داشتیم که نداریم. ایده داشتن روزی در تقویم، ایده قشنگی است و متأسفانه فقط قشنگ است و کاربردی و گره‌گشا نیست. یا دست‌کم در جامعه ما نتوانسته از لایه‌لای صفحات کاغذی تقویم بیرون بیاید و قدم به صحن جامعه بگذارد و به کوچه و خیابان راه پیدا کند. حتی عمدتاً نتوانسته بهانه‌ای برای طرح موضوعی باشد و زمینه شکل‌گیری گفتمانی را فراهم آورد.

استاد محمدرضا سحریان، پس از تحمل یک دوره طولانی از دست و پنجه نرم کردن با بیماری، سرانجام هفدهم مهرماه، بسا زندگی این‌جانب وداع گفت و دو روز بعد پیکرش در جوار حکیم توس و مهدی اخوان ثالث (و البته احمد گلچین معانی و محمد قهرمان و احمد کمال و...) به خاک سپرده شد و ایده «روز موسیقی» از همان‌جا تولد یافت و به رسانه‌ها راه پیدا کرد. حالا چراغ‌ها، در رسانه‌های فصلی درباره کلمات موسیقی ایرانی طرح می‌شود و ضرورت داشتن روزی در تقویم برای این مهم به خوانندگان یادآوری می‌شود. دور نیست که این روز هم مثل بسیاری از روزهای دیگر، بی‌آنکه شورای معظم «فرهنگ عمومی» آن را در لایه‌لای یکی از جلسات پربارش به مناسبات پرشمار تقویم بیفزاید، به شماری از تقویم‌های غیررسمی راه بیاید. نیز دور نیست که از سال بعد شماری از اهالی موسیقی، به صورت خودجوش، سالگرد درگذشت استاد را روز موسیقی بدانند و شماری از خوانندگان و بینندگان آثارشان هم این روز را به خودشان و آن‌ها تبریک بگویند و واقعیت آنکه روزهای تقویمی به همین کار می‌آیند که عده‌ای خود را در شمولیت آن روز و آن مناسبت بدانند و پیغام و پیغام تبریک بفرستند و دریافت کنند و باز چرخ روزگار به همان منوالی بچرخد که می‌چرخیده است.

روز موسیقی تصویب بشود یا نشود، گرهی از کار فروخته موسیقی نخواهد گشود. موسیقی هم یکی از بی‌شمار تناقض‌هایی است که در جامعه ما متولد شده، رشد کرده و همراه ما زیسته و خواهد زیست؛ سوهیای رسمی دارد و پسندیده است و سوهیای غیررسمی و لایذ ناپسند. ما هم به این تناقض‌ها عادت داریم و با آن‌ها زیسته‌ایم. روزی در تقویم به نام یکی از این تناقض‌ها داشته باشیم یا نداشته باشیم، هیچ چیزی را عوض نخواهد کرد؛ جز اینکه عده‌ای بهانه‌ای تازه برای عرض‌آزاد و عرض‌تبریک بیابند و شماری از استوری‌های اینستاگرام به آن اختصاص بیاید و چندتایی متن کمپن تولید بشود و چند تایی جوک؛ همین.

خبر

برگزاری دوره داستان‌نویسی «آل جلال»



ادب و هنر: دبیر اجرایی سیزدهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد از برگزاری دوره چهاردهم آموزش داستان‌نویسی «آل جلال» به صورت آنلاین در آستانه

برگزاری این جایزه خبر داد. مصطفی جلالی با اعلام این خبر، دلایل استقبال داستان‌نویسان جوان از دوره‌های آموزشی را این‌گونه برشمرد: سطح علاقه‌مندی و تجربه موفق ادب‌جویان در بهره‌مندی از این کلاس‌های آموزشی و نیز پشتوانه مؤسسه خانه کتاب و ادبیات ایران در همکاری با داستان‌نویسان صاحب‌نام و مدرسان تراز اول داستان‌نویسی کشور سبب شد در فاصله یک روز پس از انتشار فراخوان این دوره (آن هم نه به صورت سراسری و تنها در گروه‌های محدود داستان‌نویسی) ۷۲۰ علاقه‌مند و داستان‌نویس جوان از اقصی نقاط کشور برای شرکت در این دوره مجازی درخواست بدهند. دبیر اجرایی سیزدهمین دوره جایزه ادبی «جلال آل احمد» افزود: شرکت‌کنندگان این دوره از میان اعضای «پایگاه نقد داستان» و با توجه به سطح کیفی آثار ارائه‌شده آثار طی یک سال گذشته انتخاب شدند. جلالی با برشمردن نام مدرسان دوره آموزش داستان‌نویسی یادآور شد: ادب‌جویان در این دوره آموزشی از کلاس‌های درسی افرادی چون محمدرضا بایرامی، رضا امیرخانی، احمد شاکری، احسان عباسلو، حمیدرضا منایی، سعید تشسکری، شیوا مقلانو، مجید قیصری، مهدی قزلی، خسرو باباخانی، شهریار عباسی، ابوالفضل حری و ابراهیم حسن‌نویی بهره خواهند برد. او در پایان گفت: چهاردهمین دوره داستان‌نویسی «آل جلال» از پنجشنبه (۲۰ آذرماه) در قالب ۱۳ کارگاه مجازی در سامانه‌ای برخط برگزار خواهد شد.

گفت‌وگو با فاروق نجم‌الدین مترجم کتاب «در چنگال کابوس» که توسط یک نویسنده سوری ساکن آلمان نوشته شده است

۳۰ روایت از سی روز ابتدایی کرونا



دارد اما آن قدر زیاد نیست. ولی یک نوع از روانکاوی و روایت در کتاب وجود دارد که می‌تواند برای همه مردم، حتی در کشورهای دیگر، جذابیت داشته باشد.

نویسنده داستان‌نویس است. شکردهای نویسندگی و داستان‌نویسی چقدر در این کتاب به کمک او آمده است؟

می‌توانم بگویم کمکی نکرده است. ما در این کتاب ۳۰ روز و ۳۰ روایت از نویسنده داریم. نویسنده پس از ۳۰ روز و در آخرین روز می‌گوید من یادداشت‌نویس نیستم و داستان‌نویس و نمی‌توانم خودم را هر روز مکلف کنم چیزی بنویسم و مشاهداتم را بیان کنم. جالب اینکه در این کتاب هر جا به زمان نزدیک بوده است و ما وجوه زمانی را بیشتر می‌بینیم، او موفق‌تر بوده است. جاهایی هم که به موضوعات اجتماعی و سیاسی بند کرده است موفقیت کمتری دارد. البته نویسنده حق دارد در نوشته خودش مسائل مختلف را نقد کند. مثلاً یک جایی از امپراتوری رسانهای حرف می‌زند و نوع مواجهه رسانه‌ها با کرونا را نقد کرده و به نتایجی هم رسیده است. او به این موضوع اشاره کرده که چرا رسانه‌ها به جای این‌همه توجه به کرونا به بیماری‌هایی مثل مالاریا و یا گرسنگی که کشته‌های بیشتری هم دارد توجه نمی‌کنند؟ می‌بینید اینجا بیشتر به استدلال نزدیک شده تا روایت و حس خودش و به موضوع‌گیری رسیده است. شاید من هم در بعضی فرازها احساس کردم که به یک نوع ستون‌نویسی روزنامه‌نگارانه نزدیک شده است و همین مسئله موجب شده کتاب را زودتر جمع و جذابیت آن را حفظ کند. اوج جذابیت کتاب همان سبک زمانی است که تخصص نویسنده است. ولی جایی که به موضوع‌گیری اجتماعی و سیاسی نزدیک شده شبیه به روزنامه‌نگاران می‌شود. وقتی نویسنده در یک رمان احساسش را می‌گوید من بسا او همذات‌پنداری می‌کنم، اما اگر موضوع‌گیری سیاسی و اجتماعی کند، من حتی اگر با نویسنده موافق باشم، دوست ندارم نویسنده به من خوراک آماده بدهد. من به عنوان یک فرد از جامعه باید به چنین درک و تحلیلی برسیم. نویسنده نباید خوراک آماده در دهان من بگذارد. در این کتاب این دو موضوع گاهی با هم مخلوط شده‌اند.

احساس می‌شود نویسندگان خارجی به مسائل روز زودتر واکنش نشان می‌دهند. چرا در ایران این اتفاق کمتر می‌افتد؟

من در این زمینه اطلاعات و تخصص ندارم و نمی‌توانم اظهارنظر داشته باشم. اما می‌توانم بگویم ما به مسائل روز توجه و واکنش داشتیم. ولی در شرایط کلی نمی‌توانم با شما موافق باشم که حتماً نویسندگان ما به مسائل روز واکنش زنده ندارند. ما غیر از جنگ هم در ادبیات داستانی‌مان به مسائل سیاسی مثل دوره انقلاب توجه و واکنش داشته‌ایم. اما در این زمینه باید تحقیق و پژوهش جدی‌تری شود که من فعلاً نمی‌توانم اظهار نظری داشته باشم.

روزها و یادها

یک انسان کلنجار می‌رفته و به او می‌گفته با موبایلش حرف می‌زند یا شاید با کسی چت می‌کند. پنجره‌های دیگر توجه را جلب می‌کند که از تابش نور تلویزیون روشن شده... سعی می‌کنم بفهمم ساکنان آن آپارتمان به تماشای کدام برنامه مشغول‌اند. گردش‌های روزانه روی بالکن به سرگرمی‌های من تبدیل شده... با هر بار گردش، جزئیات جدیدی هم کشف می‌کنم. ...در گردش دیگر کشف می‌کنم که همسایه‌های دیگر دو نخل بزرگ را در گلدان‌هایی کاشته و پشت پنجره روبه‌روی ما گذاشته است. تاکنون متوجه این نخل‌ها نشده بودم. این یکی حس شرقی‌ام را تحریک کرده... نخل؟! آن هم در آلمان؟!... این دو نخل مرا به یاد «نخل الرصافه» می‌اندازد که در تاریخ ادبیات عرب شهرت دارد.

برشی از کتاب

با ظهور و گسترش همه‌گیری کرونا بسیاری از شرایط و رفتارها تغییر کرده است. مردم به عادت‌های جدیدی تن می‌دهند. خودم هیچ‌گاه در زندگی گذشته‌ام توجه چندانی به جزئیات نشان نمی‌دادم. در هیچ چیزی فضولی نمی‌کردم... ابتدا... در شرایط فعلی اما انگار ترس و دلنگرانی دارد اثر خودش را روی رفتارها و عادت‌هایم می‌گذارد. دورباش خانگی و خودخواسته که چند روزی است آن را آغاز کرده‌ام موجب شده ذهنم را روی مواردی متمرکز سازم که تاکنون آن‌ها را امور بسیار بی‌اهمیت تلقی می‌کردم. کارهایی می‌کنم که در گذشته از من سر نمی‌زد. مثلاً این روزها مرتباً به بالکن سر می‌زنم و به پنجره‌های همسایگان دقیق می‌شوم. این یکی همیشه بسته است، آن یکی باز... چراغ اتاق آن همسایه روشن... دیگری کم‌نور و آن یکی

یک نویسنده در مهاجرت است. می‌توان این کتاب و قلم او را جزو ادبیات در مهاجرت دسته‌بندی کرد. یکی از جذابیت‌های کتاب به خاطر هویت نویسنده این است که ما را با فرهنگ جهان عرب آشنا می‌کند. چون او هورقت به خاطر آتش رجوع می‌کند، به سراغ چمدان خاطراتش از کودکی و جوانی و جامعه خودش می‌رود و آن را بیان می‌کند. ما از این طریق با او آشنا می‌شویم و به کنه خاطرات و پیشینه او می‌رویم. مثلاً در لایه‌لای روایت خودش از روزهای کرونا، به فراخور موقعیت‌های مختلف، اطلاعاتی از جامعه کرد کوپانی به ما می‌دهد که برای مخاطب جذاب است. مثلاً وقتی هلیکوپتری برای امدادسانی در روزهای کرونا به منطقه آن‌ها می‌آید، او وحشت‌زده شده و یاد جنگ ۱۰ ساله سوریه می‌افتد و باز هم اینجا چمدان خاطراتش را باز و از درد مردم سوریه صحبت می‌کند. به‌خصوص اینکه نویسنده، منتقد دولت سوریه است و وقتی با کسانی که در سوریه هستند همدردی می‌کند، نگاه انتقادی هم دارد. مجموع این مسائل سبب می‌شود یک نوع همذات‌پنداری بین مخاطب و نویسنده شکل بگیرد. وجه دیگر کتاب هم همین زندگی روزمره در آلمان است. آنجا نیز در سایه مسائل کرونا ما را با وجوهی از جامعه آن‌ها آشنا می‌کند که برای ما به نوعی بکر و تازه است. مثلاً روایت می‌کند در ۳۰ روز اول کرونا صف‌هایی در آلمان تشکیل و شلوغی‌هایی ایجاد می‌شود و رفتارهایی را روایت می‌کند که برای خودش هم عجیب

غافل هستند و آشنایی زیادی با آن‌ها نداریم. خود من پیش از این اثر چند کتاب از غسال کفانی ترجمه کرده بودم. با این نویسنده، یعنی آقای جان دوست یک آشنایی قبلی داشتم و آثار پیشین او را خوانده بودم. این کتاب را به این دلیل انتخاب کردم که یک روزنوشت‌نویسی درباره روزهای کرونا، است. به خاطر همین مناسبت و به خاطر نتایج با وضعیت مشترک جوامع مختلف، به نظر من جذاب به نظر می‌رسید و مورد استقبال خواننده قرار می‌گرفت.

شاید بشود گفت این کتاب نخستین کتابی است که درباره کرونا نوشته شده است.

شاید به شکل ادبیات اولین باشد، ولی ممکن است به شکل‌های مختلف نوشته شده باشند. خود من اطلاع خاصی ندارم و به اثر خاصی برخورد نکردم. اما اگر نخستین نباشد قطعاً جزو اولین کتاب‌هایی است که درباره کرونا نوشته شده است.

کتاب چه جذابیتی برای خواننده دارد و آیا برای مخاطب ایرانی مناسب است؟

بله. اتفاقاً در مکاتباتی که با نویسنده داشتم او از من پرسید تصور می‌کنی برای خواننده ایرانی چطور باشد؟ نویسنده این کتاب یک نویسنده کردتبار اهل سوریه و شهر کوپانی است. او ۲۰ سالگی است که به آلمان مهاجرت کرده و آنجا زندگی می‌کند. در واقع جلال به مفهوم و تعمیم و تجربه‌های تاریخی خودمان ریشه داشته باشد. وقتی جلال در جایی می‌گوید مرعوب غرب نشویم، منظورش این است این شیفتگی به غرب آن قدر نباشد که ما از خودمان غفلت کنیم. موفقیت و توسعه‌یافتگی ما در گرو اتکا به داشته‌های خودمان است و این یعنی ما باید خودمان را بشناسیم. بنابراین کسی که با این جهان‌بینی سراغ روایت می‌رود در واقع یک نگاه واقع‌گرا به روایت دارد و روایت را به عنوان ابزاری برای خودشناسختن، بررسی خویشتن و نگاه دقیق به خود به کار می‌برد. یک چنین کسی است که به سراغ تکن‌نگاری و از خودگفتن می‌رود. مثلاً تکن‌نگاری‌های جلال دنباله نوعی روایت است که می‌گوید خودمان را دقیق مشاهده کنیم، به خودمان به عنوان یک موضوع قابل تأمل و تعمق و ارزشمند بنگریم، به یک موضوع عقب‌مانده سطحی که چیزی برای گفتن ندارد، نه، بلکه موضوع قابل بررسی. با این جهان‌بینی است که سراغ تکن‌نگاری و روایت و توجه به آنچه هستیم می‌رود و در تعمق در همین چیزی که هستیم ما را به خود ما می‌شناساند و از همین جهت است که گویی رویکرد جلال به روایت، نهضتی حرکتی است. البته توجه به روایت پیش از این هم بوده است. کسانی که در سفرنامه‌ها، خاطرات و یادداشت‌هایشان، به‌خصوص از اواخر یا حتی میانه‌های قاجاریه و سپس اواخر قاجاریه، نوعی از خویش و اطرافیان‌شان را روایت می‌کردند، ولی نگاه آن‌ها بیشتر از سر ضعف و عدم اعتماد به نفس و مقایسه از سر دست



محمدرضا شرفی خوشان، نویسنده و منتقد: یکی از کارهایی که جلال با قوت و جدیت انجام داد و پی گرفت، نادانستان و روایت است. نگاه جلال به مفهوم و ذات و فلسفه روایت یک نگاه خاص و مرتبط با اندیشه‌های خودش است. انسان ابتدا باید به یک اندیشه و جهان‌بینی برسد تا از طریق آن، رویکرد به یک روایت داشته باشد. جهان‌بینی که جلال دارد یک نوع رجعت به خویشتن، نوعی بازشناسی ارزش‌های تمدنی فرهنگی و تمدنی و هویتی است. آنچه جلال در مقالات و گفتارهایش می‌گوید همین اتکا به داشته‌های هویتی است و غرض او بنا کردن فرهنگ و تمدنی در دنیای جدید است که در گستره فرهنگی خودمان و باورهای خودمان و تجربه‌های تاریخی خودمان ریشه داشته باشد. وقتی جلال در جایی می‌گوید مرعوب غرب نشویم، منظورش این است این شیفتگی به غرب آن قدر نباشد که ما از خودمان غفلت کنیم. موفقیت و توسعه‌یافتگی ما در گرو اتکا به داشته‌های خودمان است و این یعنی ما باید خودمان را بشناسیم. بنابراین کسی که با این جهان‌بینی سراغ روایت می‌رود در واقع یک نگاه واقع‌گرا به روایت دارد و روایت را به عنوان ابزاری برای خودشناسختن، بررسی خویشتن و نگاه دقیق به خود به کار می‌برد. یک چنین کسی است که به سراغ تکن‌نگاری و از خودگفتن می‌رود. مثلاً تکن‌نگاری‌های جلال دنباله نوعی روایت است که می‌گوید خودمان را دقیق مشاهده کنیم، به خودمان به عنوان یک موضوع قابل تأمل و تعمق و ارزشمند بنگریم، به یک موضوع عقب‌مانده سطحی که چیزی برای گفتن ندارد، نه، بلکه موضوع قابل بررسی. با این جهان‌بینی است که سراغ تکن‌نگاری و روایت و توجه به آنچه هستیم می‌رود و در تعمق در همین چیزی که هستیم ما را به خود ما می‌شناساند و از همین جهت است که گویی رویکرد جلال به روایت، نهضتی حرکتی است. البته توجه به روایت پیش از این هم بوده است. کسانی که در سفرنامه‌ها، خاطرات و یادداشت‌هایشان، به‌خصوص از اواخر یا حتی میانه‌های قاجاریه و سپس اواخر قاجاریه، نوعی از خویش و اطرافیان‌شان را روایت می‌کردند، ولی نگاه آن‌ها بیشتر از سر ضعف و عدم اعتماد به نفس و مقایسه از سر دست

کم گرفتن راه ایرانی از خودش بود. اما جلال اینجا دارد با یک اعتماد به نفس می‌گوید امن وجود دارم. من ایرانی به عنوان بشری با این تاریخ و هویت وجود دارم و از این دنیا سهمی دارم و حرفی برای گفتن دارم. جلال در حوزه از خودگفتن نیز نهضتی را راه انداخت و پیش برد که باز هم در نوع خودش جدید است و آن هم «سنسنگی بر گوری» است. درست است که در ظاهر تند گفتن از مسائلی است که بشر ایرانی آن‌ها را پنهان می‌کرده یا نیازی به گفتن آن‌ها نمی‌دیده است، اما این هم در ادامه همان جهان‌بینی جلال است. یعنی جلال می‌گوید برای اینکه خودمان را بیشتر بشناسیم لازم است نهادهای خودمان را عربان و آشکار کنیم و این آشکار کردن درونمان منجر به داوری اطوار، صفات و